

پیامبر خدا

در مخزن الأسرار نظامی

قادر فاضلی

پیامبر ﷺ در مخزن الاسرار

مخزن الاسرار، که نخستین اثر منظوم جناب حکیم نظامی است، به واقع مخزنی است از اسرار الهی و می توان گفت که: پربارترین و پرفروغ ترین اثر نظامی، همانا مخزن الأسرار است. نظامی در این کتاب، بعد از راز و نیاز به درگاه بی نیاز، به مدح حضرت پیامبر اعظم ﷺ پرداخته و در حد بسیار عالی، عظمت و جودی آن جناب را شرح داده است. در چند بیت محدودی که آن جناب را مدح کرده، مطالب متنوع و عمیقی در ابعاد و جودی آن حضرت آورده است که بعضی از آن ها، همانند مطالبی است که عارفان و شاعران دیگر نیز گفته اند، لیکن بعضی از آن ها منحصر به او است.

برای این که محتوای اشعار وی، از پشتوانه محکم دینی برخوردار باشد و فقط جنبه ذوقی به خود نگردد، آیات و احادیث متعددی را اساس سروه هایش قرار داده است.

وی در این کتاب چندین بار به نعت پیامبر خاتم ﷺ پرداخته و هر بار مطالبی نو در خصوص مقام و منزلت وی بیان کرده است:

اولیت پیامبر خاتم

نظامی در نخستین مدح خود، که پس از مدح و ستایش خداوند آغاز می‌شود، به اولیت رسول الله در خلقت پرداخته و می‌گوید:

تختۀ اول که الف نقش بست	بر در محبوبة احمد نشست
حلقۀ حی را کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لا جرم او یافت از آن میم و دال	دایرة دولت و خط کمال
بود درین گنبد فیروزه خشت	تازه ترنجی زسرای بهشت
رسم ترنج است که در روزگار	پیش دهد میوه پس آرد بهار
گُنتُ نبیا چو غلم پیش برد	ختم نبوت به محمد سپرد
مه که نگین دان زبرجد شدست	خاتم او مهر محمد شدست ^۱

از در زمان، بحثی که در عرفان مطرح بوده و هست، مسأله اولیت رسول الله ﷺ در خلقت است. گویند: وجود مقدس پیامبر، اولین مخلوق الهی بوده و سایر آفریدگان بعد از وی و به برکت او وجود یافته‌اند.

تکیه‌گاه این مباحث، چند حدیثی است که از خود پیامبر ﷺ در این زمینه وارد شده که فرمود:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۲

«اولین چیزی که خدا آفرید، نور من بوده است.»

در حدیث دیگر فرمود:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ (أَوْ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ)»^۳

«من پیامبر بودم در حالی که آدم ﷺ هنوز در مرحله آب و گل (میان روح و جسم) بود.»

برخی از آیات و احادیث بیانگر اشرفیت حضرت رسول ﷺ است. روشن است که اشرف مخلوقات باید اقدم و اول آنان نیز باشد؛ زیرا نزدیک‌ترین موجود به خدا، گرامی‌ترین آن‌ها نیز هست و پیامبر خدا ﷺ که از نظر مقام نزدیک‌ترین بنده خدا به خداست، از نظر وجود نیز باید نزدیک‌ترین باشد؛ چرا یکی از صفات الهی، ازلیت و قدمت اوست. پس رسول الله نیز در

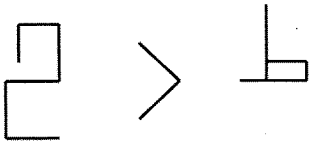


ازلیت و قدمت باید مقرب‌ترین باشد که هست. از این رو نظامی اولین تجلی را در وجود احمدی دانسته، می‌گوید:

تختۀ اول که الف نقش بست بر در محبوبۀ احمد نشست

الف که اولین حرف لفظ جلاله «الله» و «احد» است و این دو از نام‌های شریف الهی‌اند، اولین تجلی و نمودش در وجود شریف احمد علیه السلام بوده است.

همانگونه که الف در سلسله حروف، اولین حرف بوده و سایر حروف در مراتب بعد هستند و به قول بعضی، سایر حروف تکرار الف در شکل‌های مختلف‌اند؛ مثلاً «ب، ت و...» الف افقی هستند. یا تشکیل شده از چند الف‌اند؛ مانند «ا-ا» که وقتی فاصله برداشته شود، «ب» به وجود می‌آید. همچنین است سایر حروف مثل «ط - د - ح» از چند الف به هم چسبیده حاصل شده‌اند به این شکل:



در ریاضیات نیز این نظریه طرفدار دارد که می‌گویند: عدد واقعی یک «۱» است که همان الف باشد. بقیه اعداد تکرار یک هستند؛ مثلاً ۲، ۳ و... تکرار به تعداد آن‌هاست و مثلاً عدد «۱۰۰۰» تکرار هزار مرتبه یک می‌باشد. از این رو، توحید را، هم در عالم اعداد و هم در عالم اعیان، ثابت کرده‌اند.

نظامی گوید: احمد علیه السلام مظهر و مجلای حضرت احد است. اولین حرف الله و احد در اول اسم احمد قرار گرفته است و اول بار او را به وجود آورده‌اند.

تختۀ اول که الف نقش بست بر در محبوبۀ احمد نشست

اگر کلمه «محبوبه» درست باشد، چنین معنی می‌شود که حقیقت احمدیه قبل از خلقت، در حقیقت احدیه محبوب بود. اول الله در اثر تجلی و بروز حقیقت احمدیه را از حجاب ذات که همه حقایق به نحو بسیط و کلی در آن محتجب‌اند بیرون آورد. از این رو، احمد اولین ظهور از حجاب ذات بوده است که در عرصه اسماء و صفات آشکار گشت.

اگر «محبوبه» را «محبوبه» بخوانیم نیز درست است و معنا چنین می‌شود که: حقیقت احمدیه اولین محبوب حقیقی الهی است. از این رو، الف احدیت در ممکن غیب مطلقه قبل از خلقت پرچم بر در خیمه محبوب خود که احمد است برافراشت و حقیقت محبوب خود را از عالم ذات به عرصه صفات و اسماء آورد.



طوق زдал و کمر از میم داد

حلقه حی را کالف اقلیم داد

دایرة دولت و خط کمال

لاجرم او یافت از آن میم و دال

«الحی» از اسماء ذاتیه الهی است. همه حیات تجلی اسم شریف «حی» است. «الله» اسم اعظم خدا بوده و همه اسماء الهی زیر مجموعه این اسم اعظم اند. وقتی الف «الله» خواص حیات را ظاهر سازد و اسم الحی را از دل خود بیرون آورد، باید موجود زنده ای بیافریند که مظهر «الحی» باشد. اولین تجلی دهنده به اسم الحی، میم و دال احمد صلی الله علیه و آله است. اقلیم و دولت اسم الحی را میم و دال احمد معین کردند.

این که جناب شیخ محمود شبستری می گوید:

در این دور اول آمد عین آخر

احد در میم احمد گشت ظاهر

ناظر به این مضمون است؛ زیرا اگر میم را از «احمد» برداری، به «احد» تبدیل می شود. فرق میان این دو، همانگونه که لفظاً در حدّ یک حرف میم است، در معنا نیز چنین است:

جهانی اندر این یک میم غرق است

ز احمد تا احد یک میم فرق است

میم احمد، میم امکان است. که در احد لفظاً و معنأ وجود ندارد. چون او واجب الوجود بالذات بوده و امکان به هیچ وجه در آن راه ندارد. نه در حقیقت احدیت امکان راه دارد و در ظاهرش که میم نشانه آن است.

میم احمد همانند کمربندی است به دور حیات و دالش طوقی که بر الحی پیچیده اند و او را از مرحله غیبت مطلقه ذاتیه خارج کردند و عیان نمودند و همه موجودات از این مرحله به بعد ظاهر گشتند. پس احمد موجب بروز خلقت شده است. به همین جهت جهان در میم احمد غرق اند؛ چون حیات در میم احمد است و خارج از این دولت، حیاتی وجود ندارد.

خاتمیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

نظامی بعد از بیان اولیت پیامبر، که اولین مخلوق الهی بوده، به آخر و خاتمیت وی نیز پرداخته و می گوید: همانگونه که قبل از مخلوقی و قبل از هر پیامبری، آن حضرت وجود داشته، بعد از همه پیامبران نیز وجود خواهد داشت، اگر جهان به حیات خود ادامه می دهد برای اینکه دم به دم از میم احمد حیات کسب می کند.

او اگر چه در جسم بعد از انبیای دیگر آمده است، ولی در روح و حقیقت، قبل از همه آن ها



وجود داشته و بعد از آن‌ها نیز وجود خواهد داشت.

ختم نبوت به محمد سپرد	کنت نبیا چو غلم پیش برد
خاتم او مهر محمد ﷺ شدست	مه که نگین دان زبرجد شدست
خود دو جهان حلقه تسلیم اوست ^۴	گوش جهان حلقه کش میم اوست
ختم رسل خاتم پیامبران ^۵	شمسه نه مسند هفت اختران

خاتمیت پیامبر ﷺ در اشعار نظامی، ریشه قرآنی دارد؛ زیرا قرآن فرموده است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۶
 «محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبوده ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.»

خاتمیت سه رکن اساسی دارد:

الف) جامعیت، تا دین جامع نباشد، نمی تواند خاتم باشد؛ زیرا دین خاتم باید همه احتیاجات بشر را تا قیامت جوابگو باشد تا دیگر به دین جدید نیازی نیفتد. مصداق دین جامع آن است که:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^۷

«و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب آشکار مشخص شده باشد.»

ب) جاودانگی، دین جامع اگر جاوید نباشد و دستخوش تحریف و دستبرد دیگران شود، از خاتمیت می افتد. اما وقتی از تحریف مصون ماند، در این صورت جوابگوی انسان‌ها در همه اعصار خواهد شد. قرآن در مصونیت خویش می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۸

«ماننا ما خود قرآن را نازل کردیم و خود حفظش خواهیم کرد.»

ج) کاملیت، دین اگر جامع و جاوید باشد، باید کامل نیز باشد؛ یعنی هیچ نقص و کمبودی در او یافت نشود. وقتی کاملیت دین به همراه جامعیت و جاوید بودنش باشد دیگر وجود دین لغو می گردد. قرآن در خصوص کاملیت خود فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۹

«امروز دین شما را کامل نموده و نعمت‌هایم را در حق شما به اتمام رسانده و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

جهان تا باقی است حلقه به گوش میم حضرت احمد رضی الله عنه است و دیگر گوش به حرف دین دیگری غیر از دین احمد نخواهد داد.

گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه تسلیم اوست

اشرفیت و عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله

خاتمیت پیامبر، دلیل بر اشرفیت اوست؛ چون اشرف انبیا است، خاتم آن‌ها نیز هست. عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان عظیم است که عصمت همه عصمتیان از اوست. یکی از اسرار اُمی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله اشرفیت و عصمت اوست. کسی که همه علوم را بدون واسطه از خدای سبحان می‌گیرد، چه نیازی به خواندن و نوشتن دارد. نداشته ندارد تا از راه خواندن بداند. همه خواندنی‌ها را خداوند مستقیم به او آموخته است که:

﴿أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^{۱۱}
«بخوان به نام خدایت، که آفرید... بخوان که خدای بسیار گرامی تو، آن خدایی است که به واسطه قلم آموخت، تعلیم داد به انسان آنچه را که نمی‌دانست.»
از این رو پیامبرش را اُمی قرار داد تا از هیچ کتابی جز قرآن نخواند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^{۱۲}
«و اوست آن خدایی که از میان اُمی‌ها فرستاده‌ای برانگیخت که آیات الهی را برای آن‌ها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب و حکمت به آن‌ها یاد می‌دهد.»
بعضی از بی‌سوادان، که پیامبر را باسواد به معنی خوانا و نویسا معرفی کرده‌اند، استدلالشان این است که خواندن و نوشتن کمال است و پیامبر باید همه کمالات را داشته باشد. پس باید خواندن و نوشتن بداند.

عقل سلیم و قرآن کریم به خلاف این گفته رفته‌اند؛ زیرا خواندن و نوشتن، می‌تواند یکی از وسایل کمال باشد. هرگز فی نفسه کمال نبوده‌اند؛ زیرا هزاران بلکه میلیون‌ها نفر ظالم و دروغگو و... از میان نویسندگان و خوانندگان بوده‌اند و هستند و خواهند بود. اگر کمال به خواندن و نوشتن بود، هیچ خوانا و نویسایی نباید در مسیر ضد کمال حرکت می‌کرد.

بدین جهت قرآن کریم خواندن و نوشتن را از ساحت مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دور دانسته، فرمود:



﴿وَلَا تَخْطُئُ يَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾^{۱۲}

«و تو قرآن را به دست خود ننوشته‌ای که اگر می‌نوشتی باطل‌گران در پیامبری تو شک می‌کردند..»
عطار چه نیکو گفته است که:

علم یک یک ذره چون بودش عیان امی آمد کو ز دفتر بر مخوان

با توجه به این امور، همه عرفا و دانشمندان گرانقدر اسلامی، بر امی بودن پیامبر به معنای ناخوانا و نانوایسا بودن معتقد بوده‌اند و آن را یکی از معجزات اسلام و افتخار مسلمین دانسته‌اند.
جناب حکیم نظامی نیز فرمود:

خواجه مستاح و مسیح‌اش غلام آنت بشیر و اینت مبشر به نام
امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح
همچو الف راست به عهد و وفا اول و آخر شده بر انبیا^{۱۳}

همه پیامبران، غلام اویند؛ زیرا شأنی از شوون او هستند. با این که امی است ولی فصیح‌تر از او وجود ندارد. اول و آخر همه پاکان است. همه معصومین عصمتشان از عصمت او است.

عصمتیان در حرمش پردگی عصمت از او یافته پروردگی

پیامبر خدا در مخزن الاسرار نظامی

میقات

مستطابان در دفتر انجمن
مستطابان در دفتر انجمن

تعریف عصمت و مراحل عصمت

عصمت، نیرویی است که خداوند به شخص معصوم می‌دهد تا وی را از گناه و خطا و اشتباه حفظ کند.

عصمت مراحل دارد که عبارت‌اند از:

الف: عصمت در اخذ

ب: عصمت در عمل

ج: عصمت در ابلاغ

انسان معصوم، وحی را از خدا معصومانه اخذ می‌کند و معصومانه به آن عمل می‌نماید و معصومانه به مردم ابلاغ می‌کند.

همه معصومان؛ اعم از انبیا و اولیا، چنین بوده‌اند، با این تفاوت که در اولیا عصمت در اخذ وحی موضوعیت نداشته ولی عصمت در عمل به وحی و ابلاغ وحی بر آنها نیز صدق می‌کند.

محوریت و قطبیت پیامبر ﷺ

مسأله محور و قطب بودن انسان کامل، یکی از مسائل همیشگی عرفان و ادب اسلامی است. انسان کامل مانند قطب آسیاست، که سنگ آسیا به دور آن می‌چرخد. جهان نیز به دور قطب و بر محور او ادامه حیات می‌دهد.

بر همه سر خیل و سر خیر بود قطب گرانسنگ سبک سیر بود^{۱۴}

قطب حقیقی، که همه هستی بر محور او می‌چرخد، وجود مقدس رسول الله است. نظامی، ضمن اشاره به آیه‌ای از قرآن، آن را به نقطه پرگار تشبیه کرده است؛ نقطه‌ای که چرخش پرگار با تکیه بر آن نقطه ممکن می‌شود.

نقطه روشن‌تر پرگار کن نکته پرگارترین سخن^{۱۵}

بر اساس آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ یقیناً امر الهی اینگونه است که وقتی چیزی را اراده کرد، به محض این که بگوید: باش، می‌شود. پیامبر خدا محور امر (کن) الهی است.

همه هستی از یک امر الهی صادر شد و تکیه‌گاه آن امر، وجود پیامبر خاتم بود. به همین جهت در تشبیه دیگری، فلک را ذره‌ای از کمر بند وی و ادب را آوازه‌ای از سخن آن حضرت معرفی کرده است.



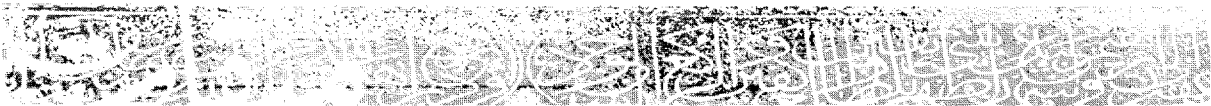
از سخن او آوازهای
وز کمر او فلک اندازه‌ای
خامشی او سخن دلفروز
دوستی او هنر عیب سوز^{۱۶}

کسی که خاموش بودنش، سخن گفتن است؛ یعنی در نگاه و سکوت او، معنی نهفته است؛ از این رو، دوستی او عیب سوز است. همه عیوب در پرتو دوستی وی ذوب می شود؛ زیرا آتش عشق و محبت او همه عیوب را می سوزاند.

اعلمیت پیامبر اعظم ﷺ

چون خدا معلم مستقیم رسول الله ﷺ است که: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^{۱۷} «خداوند رحمان بیان را به او تعلیم داد.» از طرفی طبق مسائل عرفانی که به پاره‌ای از آن نیز اشاره شد، انسان کامل مظهر اسماء و صفات الهی بوده و حضرت محمد ﷺ اولین مخلوق خداست که مستجمع جمیع اسماء و صفات احدیت می باشد. بنابراین، او شمع فروزان خداوندی است که همه حقایق را در دل خود دارد و از ازل تا ابد، هر چه هست و خواهد بود، معارفش در دل اوست. پس همه معارف از او ناشی شده و همه خیرات از او سرازیر می گردد؛

بر همه سر خیل و سر خیر بود
قطب گرانسنگ سبک سیر بود
شمع الهی ز دل افروخته
درس ازل تا ابد آموخته^{۱۸}



اعظمت و رحمانیت رسول اعظم ﷺ

پیامبر ﷺ چون مظهر اسماء اعظم الهی است، اعظم مخلوقات خدا است. از این رو، همه هستی تجلی شوون وجودی آن حضرت است. خورشید و ماه تجلی نوری از انوار بی نهایت وجود او است و هفت آسمان بر محور وی می چرخند. دنیا و آخرت به برکت او آفریده شده و عقل رشحه‌ای از رشحات اوست که وی عقل کل و کل عقل است.

شمسه نه مسند هفت اختران	ختم رسل خاتم پیغمبران
احمد مرسل که خرد خاک اوست	هر دو جهان بستۀ فتراک اوست ^{۱۹}
عقل شده شیفته روی تو	سلسله شیفتگان موی تو
چرخ ز طوق کمرت بنده‌ای	صبح ز خورشید رخت خنده‌ای
عالم تر، دامن خشک از تو یافت	ناف زمین نافۀ مشک از تو یافت ^{۲۰}
تاج تو و تخت تو دارد جهان	تخت زمین آمد و تاج آسمان
سایه نداری تو که نور مهی	رو تو که خود سایه نور الهی
سدره ز آرایش صدرت زهیست	عرش در ایوان تو کرسی نهیست
روزن جانت چو بود صبح تاب	ذره بود عرش در آن آفتاب
گرنه ز صبح آینه بیرون فتاد	نور تو بر خاک زمین چون فتاد ^{۲۱}

عرش الهی، که وسیع ترین و عظیم ترین مخلوق است؛ به طوری که به فرموده قرآن، کرسی الهی در عرش، از آسمان‌ها و زمین وسیع تر است، شأنی است از شوون حضرت احمد ﷺ.

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^{۲۲}

نظامی گوید: اگر حقیقت جان رسول الله ﷺ تجلی یابد و پرتو افشانی کند، در مقابل آفتاب وجود حضرت رسول، عرش الهی ذره‌ای بیش نخواهد بود. (ذره بود عرش در آن آفتاب) اعظمت او موجب رحمانیت او شده است. رحم هر کسی به اندازه ظرفیت وجودی او است؛ چون ظرفیت وجودی آن جناب، همه هستی را در بر می گیرد. رحمانیتش نیز همه موجودات را در بر می گیرد. این ادعای نظامی که ادعای همه عرفای اسلامی است، ریشه قرآنی دارد؛ زیرا قرآن می فرماید:



حضرت محمد ﷺ اولین
 مخلوق خداست که مستجمع
 جمیع اسماء و صفات احدیت
 می باشد. بنابراین، او شمع
 فروزان خداوندی است که همه
 حقایق را در دل خود دارد و از
 ازل تا ابد، هرچه هست و
 خواهد بود، معارفش در دل
 اوست. پس همه معارف از او
 ناشی شده و همه خیرات از او
 سرزیر می گردد

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^{۲۳}

«و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم.»
 رحمانیت حضرت محمد ﷺ نه تنها این جهان، بلکه جهان دیگر را نیز در کنف خود دارد.
 همه رحمت های عالمیان صفحه ای از رحمت مطلقه آن بزرگوار است:

روح تو پرورده روحی فداک	ای تن تو پاک تر از جان پاک
خانه بر نقطه رحمت تویی	نقطه گه خانه رحمت تویی
یاوگیان عجمی را تو راه	راه روان عربی را تو ماه
مہتر ده خود تو و، در ده نه ای	ره به تو یابد و تو ره دهنه ای
ز آب دهانت رطب تر خورند	لب بگشا تا همه شکر خورند
سلسله شیفتگان موی تو ^{۲۴}	عقل شده شیفته روی تو





معراج پیامبر ﷺ

معراج، از مسائل مهم و اساسی عقاید اسلام است که از ابعاد مختلف در زمینه‌های مختلف، مورد شرح و تفسیر واقع شده است.

معراج عبارت است از سفر حضرت رسول ﷺ از زمین به آسمان‌ها و سیر سماوات و دیدن اسرار نظام آفرینش و سیر عوالم غیب و اشراف به آنچه در غیب هست. در شبی از شب‌ها، که در مکه بودند، جبرئیل به خدمتش آمده، او را از بستر خواب در خانه ام هانی (خواهر علی)، بیدار کرد و به مسجدالحرام و از آنجا به مسجدالاقصی و از آنجا نیز به آسمان‌ها برد.

پیامبر در این سفر با ارواح انبیا دیدار و ملاقات کرد و با بعضی از آن‌ها سخن گفت. ملائکه عالم گوناگون را می‌بیند و با بعضی از آنها صحبت می‌کند. حقیقت بهشت و جهنم را به وی نشان می‌دهند و اسرار بی‌نهایت دیگر که تنها خود آن جناب دانسته است. حتی جبرئیل نیز از آن‌ها آگاه نیست. مقداری از مراحل سیر و سلوک را با جبرئیل بوده تا این که در مرحله‌ای از سفر، جبرئیل توقف کرده و پیامبر به تنهایی ادامه می‌دهد؛ زیرا از این مرحله به بعد، جبرئیل ظرفیت و توان همراهی را نداشته است. از این رو، به پیامبر گفت:

﴿لَوْ دَوْتُ أُمَّةً لَأَحْرَقْتُ﴾^{۲۵}

«اگر به اندازه بند انگشتی بالاتر از این روم آتش می‌گیرم.»

وقتی از سفر باز می‌گردند و مردم را از حقایقی که دیده آگاه می‌کنند. بعضی ایمان می‌آورند و بعضی دیگر کفر ورزیده و آن حضرت را به دروغگویی متهم می‌کنند. چند خبر به آن‌ها می‌دهد تا این که به درستی اخبار او واقف می‌شوند. ولی دشمنان آگاه که آگاهانه از حقیقت رویگردان شده‌اند، با هیچ صدافتی و خبر صحیحی هدایت نمی‌گردند.

در تفاسیر قرآن کریم در چند و چون معراج حضرت رسول ﷺ نظریات زیادی داده‌اند و احادیث فراوانی نقل گردیده است. بسیاری از احادیث قدسی حاصل سفر معراج است. در قرآن کریم، معراج اول بار در سوره اسراء مطرح شده است که می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^{۲۶}

«پاک است آن خدایی که بنده‌اش را شبانه از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی، که اطرافش را مبارک ساختیم، سیر داد، تا از آیات خود به او نشان دهیم که فقط خدا بسیار شنوا و بینا ست.»^{۲۷}



شاعران زیادی، مسأله معراج را طبق ذوق و سلیقه خود، به شعر درآورده‌اند و در این میان جناب نظامی از قدیمی‌ترین شاعرانی است که به بیان آن پرداخته و می‌گوید:

چشم خورشید محتاج اوست	نیم هلال از شب معراج اوست
تخت نشین شب معراج بود	تخت نشان کمر و تاج بود ^{۲۸}
نیم شبی کان فلک نیمروز	کرد روان مشعل گیتی فروز
نه فلک از دیده عماریش کرد	زهره و مه مشعله داریش کرد
کرد رها در حرم کاینات	هفت خط و چار حد و شش جهات
دیده اغیار گران خواب گشت	کو سبک از خواب عنان تاب گشت
چون دو جهان دیده بر او داشتند	سر ز پی سجده فرو داشتند ^{۲۹}
عشر ادب خوانده ز سبع سما	عذر قدم خواسته از انبیا
ستر کواکب قدمش می‌درید	سفت ملایک علمش می‌کشید
در شب تاریک بدان اتفاق	برق شده پویه پای براق
سدره شده صد ره پیراهنش	عرش گریبان زده در دامنش
زان گل و زان نرگس کان باغ داشت	نرگس او سرمه ما زاغ داشت
چون گل از این پایه فیروزه فرش	دست به دست آمده تا ساق عرش
هم‌سفرانش سپر انداختند	بال شکستند و پر انداختند
او به تحیر چو غریبان راه	حلقه زنان بر در آن بارگاه
پرده نشینان که درش داشتند	هروج او یک‌تنه بگذاشتند
رفت بدان راه که همره نبود	این قدمش زانقدم آگه نبود
هرکه جز او بر در آن راز ماند	او هم از آمیزش خود باز ماند
بر سر هستی قدمش تاج بود	عرش بدان مائده محتاج بود ^{۳۰}
راه قدم پیش قدم در گرفت	پرده حلقهت زمیان بر گرفت
آیت نوری که زوالش نبود	دید به چشمی که خیالش نبود



دیدن او بی‌عرض و جوهر است
مطلق از آنجا که پسندید نیست
دیدن آن پرده، مکانی نبود
هر که در آن پرده نظرگاه یافت
لطف ازل با نفسش همنشین
لب به شکر خنده بیاراسته
همتش از گنج توانگر شده
پشت قوی گشته از آن بارگاه
زان سفر عشق نیاز آمده

کز عرض و جوهر از آن سوتر است
دید خدا را و خدا دید نیست
رفتن آن راه، زمانی نبود
از جهت بی‌جهتی راه یافت
رحمت حق نازکش او نازنین^{۳۱}
امت خود را به دعا خواسته
جمله مقصود میسر شده
روی درآورد بدین کارگاه
در نفسی رفته و باز آمده^{۳۲}

نکات معراجیه

در اشعاری که به‌طور اختصار و برگزیده، از کل معراجیه نظامی در مخزن الأسرار ذکر شد، نکات زیادی در خصوص عرفان و اسرار معراج بیان شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نکته اول: اهمیت معراج

معراج اهمیت چندجانبه دارد:

* از یک جهت برای پیامبر ﷺ مهم است؛ زیرا آنچه را که می‌داند، به عیان می‌بیند. چون طبق مطالب گذشته، عوالم موجود، همه اسرار وجود پیامبرند و پیامبر پیش از معراج، به آن حقایق علم دارد. ولی (شنیدن کی بود مانند دیدن!) عین الیقین بالاتر از علم الیقین است؛ از این رو، می‌توان گفت به یک معنی پیامبر خدا در مقامات وجودی خویش سیر کرده‌اند. لیکن این سیر، سیر خارجی و عین بوده که با جسم و جان حاصل شده است. بنابراین، کلام آنان که می‌خواهند معراج را امری کاملاً روحانی بدانند، صحیح نبوده، بلکه معراج با جسم و جان رسول الله حاصل شده است.

* جهت دوم: اهمیت معراج برای مردم است؛ زیرا پیامبر به اذن الهی بعضی از اسرار و حقایق معراج را به مردم بیان کرد و آنان را از اسرار عوالم گوناگون آگاه ساخت و یاد داد که از راه نماز

می‌توانند به بخشی از معارف معراجیه دست یابند. به همین جهت در خصوص نماز فرمود:

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»؛^{۳۳} «نماز معراج مؤمن است.»

در احادیث معراجیه آمده است که نماز هدیه‌ی خداوند به امت پیامبر در شب معراج بوده است. برای این که امت او نیز از این سفر الهی بهره‌مند شوند، خداوند وسیله‌ای بر معراج به آن‌ها اعطا کرد که همان نماز است.

* جهت سوم: اهمیت معراج برای ملکوتیان. اشتیاقی که ساکنان عوالم دیگر به زیارت حضرت رسول داشتند، بیش از اشتیاق آن حضرت به آن‌هاست. از این‌رو، وی با ورود خود به عوالم دیگر، ساکنان آن عوالم را مستفیض فرمود و آنان از برکات وجودی وی متبرک شدند.

گام به گام او چو تحرک نمود	میل به میلش به تیرک ربود
چون دو جهان دیده بر او داشتند	سر ز پی سجده فرو داشتند

نکته دوم: مقام انسان و ملک

با این که در اشعار قبل و بعد، به نوعی، به بیان عظمت انسان پرداخته، در مسأله معراج نیز بر این مسأله تأکید کرده است که در این سفر الهی، ملک امین خدا؛ یعنی جبرئیل تا مرتبه‌ای پیامبر اکرم ﷺ را همراهی می‌کند ولی بعد از آن قدرت و ظرفیت تحمل تقرب را نداشته و تنها پیامبر می‌تواند به سیر و سلوک ادامه دهد.

همسفرانش سپر انداختند	بال شکستند و پر انداختند
او به تحیر چو غریبان راه	حلقه زنان بر در آن بارگاه
پرده نشینان که درش داشتند	هودج او یکنه بگذاشتند
رفت بدان راه که همره نبود	این قدمش زانقدم آگه نبود ^{۳۴}

در این ابیات، مضمون حدیثی از رسول اعظم ﷺ را یادآور می‌شود که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».^{۳۵}

«و آیا خداوند حالاتی است که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل‌ی تاب تحمل آن حالات را ندارد؟» ادیبان گفته‌اند: عبارت «لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» نکره در سیاق نفی است. از نظر ادبی، نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند. بنابراین؛ جمله «لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» خود پیامبر ﷺ را نیز شامل می‌شود؛ یعنی آن حالات مخصوص به پیامبر را خود وی نیز از جهت پیامبری و رسالتش تحمل ندارد؛ زیرا فوق تحمل هر نبی و رسول است. بلکه از باب بندگی می‌تواند تحمل کند؛ یعنی بندگی آن حضرت به

قدری عظیم و وسیع است که به او توان تحمل این حالات فوق تحمل عرفانی را اعطا کرده است. از این رو، پیامبر مقاماتی را در شب معراج طی کردند که هیچ پیامبری به آن مقامات نایل نشد، حتی همراه و همسفرش که جناب جبرئیل بود نیز در نیمه راه ماند و گفت: من دیگر قدرت همراهی شما را ندارم و اگر ذره‌ای از اینجا بالاتر روم، بال و پر می‌سوزد.

«لَوْ دَنَوْتُ أُمَّلَّةً لَأَحْرَقْتُ»

«اگر به اندازه بند انگشتی بالاتر از این روم، آتش می‌گیرم.»

همسفرانش سیر انداختند بال شکستند و پیر انداختند
رفت بدان راه که همره نبود این قدمش زانقدم آگه نبود

نکته سوم: احتیاج عرشیان به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

اگر فرشیان به وجود انسان کامل نیاز داشتند، عرشیان نیز به وی محتاج‌اند. از این رو، فیض پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان نیز رسید و همه را مستفیض ساخت. او با قدم نهادن در عالم عرشیان و نور افشانی به ایشان، و صعود از عالم ملکوت به عالم لاهوت، ثابت کرد که هر موجودی در حد سعه وجودی خود، به وجود نازنین آن بزرگوار محتاج‌اند. هر چه از مراحل بالای وجود بهره‌مندتر باشند، احتیاجاتشان بیشتر خواهد بود.

بر سر هستی قدمش تاج بود عرش بدان مائده محتاج بود
چون به همه حرف قلم در کشید ز آستی عرش غلم برکشید

نکته چهارم: چگونگی معراج در مراحل مختلف

یکی از نکات حساس معراج، کیفیت معراج است که موجب شده بعضی در این باره نظریات مختلفی ابراز کنند. گروهی قائل به روحانی بودن معراج شده‌اند و عده‌ای به جسمانی و روحانی بودن آن معتقد گشته‌اند.

آنچه از اشعار نظامی به دست می‌آید، این است که: مقداری از مراحل معراج دو بُعدی (روحانی و جسمانی) بوده و مقدار دیگر روحانی محض بوده است. سیر سماوات و عالم جبروت و ملکوت دو بُعدی بوده و سخن از پای نهادن در این سفر عرصه به میان آمده است.

بر سر هستی قدمش تاج بود عرش بدان مائده محتاج بود
تا تن هستی دم جان می‌شمرد خواجه جان راه به تن می‌سپرد



از نظر نظامی این سیر دو بُعدی (روحانی و جسمانی) تا پایان عرش الهی ادامه داشته و بالاتر آن مرحله، که اوج صعود بوده، اسم خاصی نداشته است؛ زیرا مرحله مافوق اسم و رسم است. حضرت این مرحله را، از قالب جسمانیت خارج شده و با قالب نورانیت محض و روحانیت خالص سیر کرده است.

همانگونه که اولین صادر از حضرت باری تعالی نورانیت پیامبر خدا بوده و هیچ اسم و رسمی از مادیت به وجود نیامده بود، اکنون نیز به همان مرحله رسیده و با همان بُعد وجودی خود به سیر ادامه می‌دهد.

چون بنه عرش به پایان رسید	کار دل و جان به دل و جان رسید
تن به گهر خانه اصلی شتافت	دیده چنان شد که خیالش نیافت
راه قَدَم پیش قَدَم در گرفت	پرده خلقت زمیان برگرفت
کرد چو ره رفت ز غایت فزون	سر زگربیان طبیعت برون
پای شد آمد به سر انداخته	جان به تماشا نظر انداخته
رفت ولی زحمت پایی ندات	جست ولی رخصت جایی نداشت

می‌گوید چون حیطه عرش در سیر و سفر معراج به پایان رسید، بعد از آن، سفر معراج سفر با جان و روح بود و تن در مرحله جسمانی محض باقی ماند. وقتی راه رفتن وی بیش از حد شد، طبیعت بشری اش را که هیكل و هیئت انسانی اوست وانهاد، بعد از این نیز سیر می‌کرد ولی پای در همراه نداشت. وقتی راه رفتن با پا نباشد، رؤیت نیز با چشم نبوده و شنیدن با گوش نخواهد بود؛ زیرا همه لوازم مادی را فرو گذاشته و فقط با جان و روح سیر می‌کند. از این رو، همه رفتن‌ها و دیدن‌ها و شنیدن‌ها و... با جان محض خواهد بود که (جان به تماشا نظر انداخته).

به همین جهت سخن گفتن رسول اعظم ﷺ با خدا نیز به وسیله دهان نبوده؛ زیرا دهان سخن را محدود می‌کند، ولی سخن وقتی با همه وجود گفته شود، تماماً مقبول واقع می‌شود.

چون سخن از خود به درآمد تمام	تا سخنش یافت قبول سلام
آیت نوری که زوالش نبود	دید به چشمی که خیالش نبود
دیدن او بی‌عرض و جوهرست	کز عرض و جوهر از آن سوتر است
مطلق از آنجا که پسندیده نیست	دید خدا را و خدا دیده نیست

این اشعار همه پشتوانه قرآنی دارند؛ زیرا مسأله رؤیت حضرت رسول در شب معراج در چندین آیه از قرآن عنوان شده است.

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۳
 سپس نزدیک و نزدیک تر شد، به اندازه دو قوس، یا کمتر از آن. پس خداوند وحی کرد بر بنده اش آنچه را که وحی کرد. دلش دیده اش را تکذیب نکرد.
 این که دلش دیده اش را تکذیب نکرد، برای این است که با دیده دل می دید، نه با دیده سر؛ که با دل فاصله دارد.
 نظامی می گوید: محدودیت موجب نقص است ولی مطلق بودن که هیچ حد و مرزی ندارد، هیچ نقصانی نیز نخواهد داشت.

خداوند چون مطلق واقعی است و بقیه مطلقها غیر مطلق بلکه محدودند، لذا جمال و کمال الهی نیز مطلق است و از این رو، زیبا و دیدنی است. انسان همیشه به دنبال مطلق بوده و مطلق پسند و مطلق گرا است، ولی مطلق واقعی یکی بیش نیست و تنها یک نفر به طور مطلق به آن رسیده است که آن رسول اعظم ﷺ است.

مطلق از آنجا که پسندیدنی است	دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدنش از دیده نباید نهفت	کوری آن کس که به دیده نگفت
دیدن آن پرده مکانی نبود	رفتن آن راه زمانی نبود

با این که نظامی در چندین بیت به چگونگی دیدن اشاره کرده و آن را مساوی ادراک قلبی و چشم دل گرفته است، ولی در یک بیت که قبل از بیت فوق الذکر است به خلاف گفته خود گرفته و به قول معروف از هول حلیم به دیگ افتاده است؛ آنجا که به رد نظریه منکرین معراج و رؤیت حق می پردازد، می گوید:

دید، پیمبر نه به چشمی دگر	بلکه بدین چشم سر این چشم سر
البته بلافاصله با بیت بعدی به جبران آن پرداخته و می گوید:	

دیدن آن پرده مکانی نبود	رفتن آن راه زمانی نبود
-------------------------	------------------------



اگر بخواهیم برای این دو بیت، نقطه جمعی پیدا کرده، نظامی را از اشتباه در این خصوص تبرئه کنیم، باید بگوییم مقصود از دیدن به چشم سر، دیدن در مراحل اولین معراج است و مراد از دیدن با چشم دل، مراحل نهایی معراج است. با این تفسیر، علاوه بر این که جواب نظامی به منکران معراج را داده‌ایم خود وی را هم از اشتباه تبرئه کرده‌ایم.

ولی در ابیات بعدی، به تکمیل نظریه رؤیت قلبی پرداخته و چنین گفته است:

هر که در آن پرده نظرگاه یافت
از جهت بی‌جهتی راه یافت

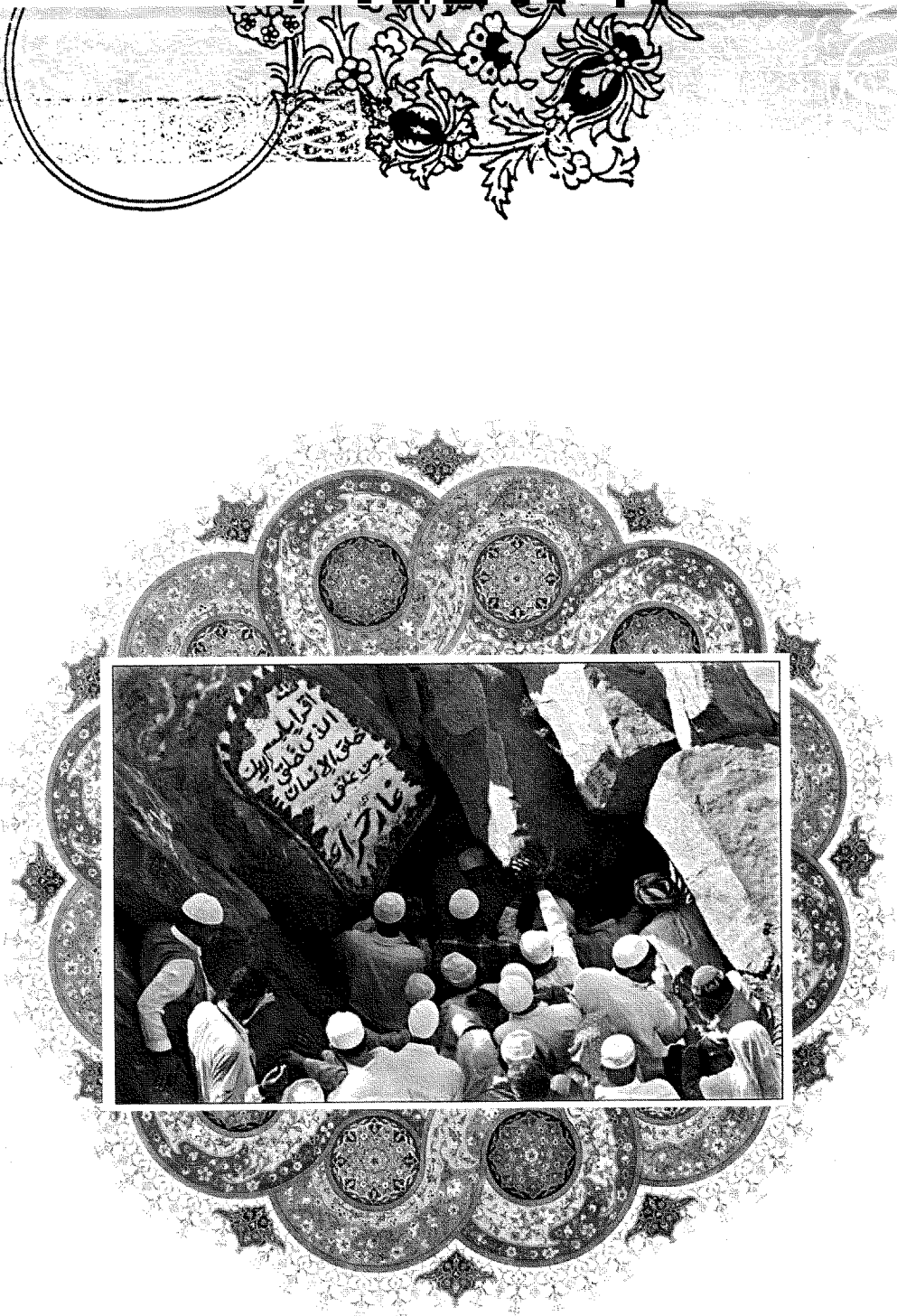
هست ولیکن نه مقرر به جای
هر که چنین نیست نباشد خدای

خورد شرابی که حق آمیخته
جرعه آن در گل ما ریخته

لطف ازل با نفسش همنشین
رحمت حق نازکش او نازنین

پی نوشت:

۱. مخزن الاسرار، صص ۱۵ و ۱۶
۲. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴
۳. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸
۴. مخزن الاسرار، صص ۱۵ و ۱۶
۵. مخزن الاسرار، صص ۱۵ و ۱۶
۶. الاحزاب: ۴۰
۷. الامام: ۵۹
۸. الحجر: ۹
۹. المائدة: ۳
۱۰. علی: ۱ تا ۵
۱۱. الجمعة: ۲
۱۲. المتکویت: ۴۸
۱۳. مخزن الاسرار، ص ۱۶ دیباچه کتاب.
۱۴. مخزن الاسرار، ص ۱۶
۱۵. همان.
۱۶. همان.
۱۷. الرحمن: ۲
۱۸. مخزن الاسرار، ص ۱۶
۱۹. مخزن الاسرار، ص ۲۰
۲۰. مخزن الاسرار، ص ۲۱
۲۱. همان، ص ۲۲
۲۲. البقرة: ۲۵۴
۲۳. مخزن الاسرار، ص ۲۱
۲۴. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۸۲
۲۵. الاسراء: ۱
۲۶. برای اطلاع بیشتر به تفسیر میزان رجوع شود.
۲۷. مخزن، ص ۱۷
۲۸. همان، ص ۱۸
۲۹. همان، ص ۱۸
۳۰. همان، ص ۱۹
۳۱. همان، ص ۱۹
۳۲. همان، ص ۲۰
۳۳. اعتقادات، علامه مجلسی، ص ۲۹
۳۴. مخزن الاسرار، ص ۱۸ (دیباچه).
۳۵. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۴۳
۳۶. النجم: ۱۱ تا ۸



پيامبر خدا در مخزن الاسرار نظامی